

بررسی قاعده

انحصار منشأ کسب درآمد به «کار»*

□ جواد ایروانی^۱

چکیده

از مباحث فقهی - اقتصادی، مسئله رابطه کسب درآمد با کار است. پرسش این است که آیا «کار» تنها منشأ کسب درآمد و ثروت از دیدگاه اسلام است یا یکی از منشأهای آن؟ در صورتی که کار منشأ منحصر باشد، چه نوع کاری و با چه شرایطی؟ آیا این قاعده - در صورت اثبات - مربوط به مرحله توزیع قبل از تولید است یا تعمیم دارد و مرحله توزیع پس از تولید را نیز شامل می‌شود؟ برخی اندیشمندان «کار» را تنها منشأ کسب درآمد و ثروت می‌دانند و در مقابل، برخی با بیان نمونه‌هایی دیدگاه فوق را نقض کرده‌اند. این جستار نشان می‌دهد در مرحله توزیع قبل از تولید، کار با شرایط خاصی، تنها منشأ کسب درآمد و تملک ثروت‌های طبیعی است و در مرحله توزیع پس از تولید، افزون بر کار، آثار و نتایج ملک نیز در محدوده ضوابط، منشأ کسب درآمد است و بدین ترتیب، صحت کسب درآمد از راه اجاره و مانند آن توجیه می‌شود. همچنین، عنصر «نیاز» نیز

برای کسی که توان یا فرصت کار را ندارد، منشأ بهره‌گیری از ثروت‌ها و نعمت‌ها به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: کار اقتصادی، کسب درآمد، توزیع ثروت.

مقدمه

از مباحث مهم فقهی - اقتصادی مسئله رابطه کسب درآمد با کار است. سؤال اصلی این است که آیا «کار» تنها منشأ کسب درآمد و ثروت از دیدگاه اسلام است یا یکی از منشأهای آن؟ در صورتی که کار تنها منشأ درآمد باشد، چه نوع کاری و با چه شرایطی؟ آیا این مطلب - در صورت اثبات - مخصوص انتفاع و تملک منابع طبیعی - یعنی مربوط به مرحله توزیع قبل از تولید - است یا تعمیم دارد و مرحله توزیع پس از تولید را نیز در بر می‌گیرد؟ در این صورت، کسب ثروت از راه‌هایی مانند ارث و هبه و نیز اجاره زمین و ابزار، چگونه توجیه خواهد شد؟ در صورت عدم انحصار کسب درآمد و ثروت به کار، مسائلی در آموزه‌های دینی مانند عدم جواز اجاره دادن عین به مستأجر دوم بدون انجام کار و با قیمت بیشتر چگونه تحلیل می‌شود؟ از سوی دیگر، چه تفاوت ماهوی بین مضاربه و ربا وجود دارد که کسب درآمد در اولی مجاز است و در دومی حرام؟ همچنین، دیدگاه مکاتب سرمایه‌داری و سوسیالیسم در این باره چه تفاوتی با دیدگاه اسلامی دارد؟

برخی اندیشمندان مسلمان به ویژه شهید صدر تأکید می‌کنند که «کار» تنها منشأ کسب درآمد و ثروت به طور عام و در مرحله توزیع قبل و پس از تولید است (ر.ک: صدر، ۱۳۸۲: ۵۸۸). در مقابل، استاد مطهری با ذکر نمونه‌هایی مطلب فوق را نقض کرده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۴: ۱۶۶-۱۷۰). در این جستار به تحلیل این مسئله که قاعده‌ای فراگیر است، می‌پردازیم و می‌کوشیم پاسخ پرسش‌های یادشده را بیابیم. در این میان، به آثار حقوقی - اقتصادی این مطلب و نیز نتایج بحث توجه خواهیم داشت.

به طور کلی این بحث در دو مرحله قابل طرح است. نخست: مرحله توزیع قبل از تولید؛ یعنی کار بر روی منابع طبیعی که مالک قبلی ندارد و کسب درآمد و ثروت از این راه؛ دوم: مرحله توزیع پس از تولید؛ یعنی کار بر روی عواملی که مالک قبلی دارد.

الف) مرحله توزیع قبل از تولید

بررسی نصوص روایی و فقهی به روشنی نشان می‌دهد که در مرحله توزیع قبل از تولید، «کار» نقشی اساسی دارد، به گونه‌ای که با آن، مالکیت و حقوق خصوصی برای فرد ایجاد می‌شود و در مقابل، بدون کار، مالکیت و حقی ایجاد نمی‌گردد. بدین‌سان، قاعده در این مرحله، دو جنبه ایجابی و سلبی دارد:

یک. جنبه ایجابی

منشأ بودن «کار» برای کسب درآمد، به روشنی از آیات و روایات به دست می‌آید؛ از جمله: ﴿لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾ (نساء/۳۲)؛ «برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است و برای زنان [نیز] از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای». تأکید قرآن بر عنصر «کار اقتصادی» گاه با دلالتی صریح و با عنوان «طلب از فضل خداوند» (ر.ک: اسراء/۱۲ و ۶۶؛ قصص/۷۳؛ روم/۲۳ و ۴۶؛ جمعه/۱۰) و گاه با دلالتی التزامی، با بیان فراهم‌سازی زمینه تولید و مانند آن انجام گرفته است (ر.ک: اعراف/۱۰؛ نحل/۶۶-۶۷). همچنین روایاتی که به کسب روزی حلال با کار مفید اقتصادی فرمان می‌دهند یا تشویق می‌کنند (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۳: ۱۳/۱۲) بر این نکته دلالت دارند که کار، منشأ ایجاد حق بهره‌مندی از ثروت و درآمد است. روشن است که این آموزه‌ها مرحله توزیع قبل و پس از تولید، هر دو را در بر دارند.

در خصوص مرحله توزیع قبل از تولید، جنبه ایجابی نظریه آن است که «کار» اساس مشروع کسب حقوق و مالکیت خصوصی در ثروت‌های طبیعی است. این بُعد، از چندین نص استنباط می‌شود:

۱. احیا و آباد کردن زمین‌های بایر، حق مالکیت (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۵/۳؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۱۸۲/۲۱؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳۸/۳) یا حق اولویت در تصرف (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۹/۲؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۲۷۴/۱؛ صدر، ۱۳۸۲: ۴۴۰؛ مطهری، ۱۳۸۵: ۱۵۵) را ایجاد می‌کند، چنان که کاشت درخت و حفر چاه نیز برای عامل، ایجاد حق می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من غرس شجرًا أو حفر وادیا بدءاً لم یسبقه إليه أحد أو أحیی أرضاً میتة فهی له قضاء من الله ورسوله (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۸۰/۵).

۲. هر کس معدنی را حفر کند و به استخراج مواد معدنی بپردازد، نسبت به آن حق اولویت می‌یابد و مالک مقدار ماده استخراج شده می‌شود (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۷۷/۳؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۸۳/۱).

۳. حيازت از اسباب مالکیت خصوصی نسبت به ثروت‌های طبیعی غیر منقول است. بنابراین، صید حیوان وحشی، جمع‌آوری هیزم و برداشتن آب از رودخانه موجب مالکیت می‌شود (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۸۲/۳؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۱۲۴/۳۸). ایجاد حق خصوصی در آب‌های زیرسطحی نیز منوط به حفر زمین (کار) و رسیدن به آب است، کاری که با آن، فرصت انتفاع ایجاد می‌شود. این حق اولویت، مانع انتفاع دیگران - به شرط عدم مزاحمت با صاحب حق - نخواهد بود (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۱۸۷/۷). سایر ثروت‌های طبیعی نیز از مباحات عامه است و عموم مردم در آن‌ها اباحت تملک - و نه صرفاً اباحت انتفاع - دارند، لیک مالکیت خصوصی بر آن‌ها بر پایه «کار» برای حيازت آن‌هاست؛ کار برای حيازت پرنده، صید است؛ برای حيازت چوب، جمع‌آوری هیزم؛ و برای حيازت نیروی برق ناشی از باد، بهره‌برداری از باد به منظور یادشده (صدر، ۱۳۸۲: ۴۹۹).

دو. جنبه سلبی

مفاد جنبه سلبی قاعده، نبود مالکیت و حقوق خصوصی ابتدایی در ثروت‌های خام طبیعی بدون انجام کار است. این بُعد قاعده، از برخی نصوص استنباط می‌شود:

۱. اسلام «حمی» را مردود دانسته است (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۹/۳؛ همو، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۷۰/۳؛ حلی، ۱۴۱۴: ۴۱۱/۲؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۴۲۱/۱۲؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۶۳/۳۸)؛ چه حق خصوصی در آن بر پایه سیطره است، نه بر اساس کار (صدر، ۱۳۸۲: ۴۹۳). در حمی، فرد زمین ناآباد را به تسلط خود درمی‌آورد، بی‌آنکه فعالیتی برای احیا و بهره‌برداری از آن انجام دهد. بدین‌سان، هر گونه حق ویژه‌ای برای فرد در زمین‌هایی که متعلق به حکومت است (انفال) نفی می‌گردد و صرف تسلط بدون انجام کار روی آن‌ها حقی را ایجاد نمی‌کند.

۲. واگذاری زمین و منابع طبیعی به فرد از سوی دولت برای بهره‌برداری و احیا (اقطاع) صرفاً ایجادکننده حق انجام کار روی آن است - به سان تحجیر - و نه حق مالکیت

یا اختصاص بدون انجام کار. بدین جهت، دولت نمی‌تواند منابع طبیعی را برای بهره‌برداری به کسی، بیش از قدرت فردی او واگذاری کند (ر.ک: طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۷۳/۳؛ حلی، ۱۴۱۴: ۴۰۴/۲).

۳. ریشه‌های عمیق معدن، به مالکیت خصوصی فرد در نمی‌آید و هیچ‌گونه حق خاصی برای افراد در آن‌ها ایجاد نمی‌شود (حلی، ۱۴۱۴: ۴۰۴/۲؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۱۵۹/۶).

۴. آب‌های طبیعی سطحی همچون آب دریا و رودخانه و چشمه به ملکیت خصوصی افراد در نمی‌آید (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۸۲/۳؛ حلی، بی‌تا: ۱۳۴/۲؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۱۸۲/۶). در روایات، به این مطلب اشاره شده است: «المسلمون شركاء فی ثلاث: الماء والنار والکلا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۷/۳۱؛ ابن حنبل شیبانی، بی‌تا: ۳۶۴/۵؛ ابن ماجه، بی‌تا: ۸۲۶/۲).

۵. هر گاه آب‌های سطحی طبیعی بر اثر طغیان رودخانه یا افزایش آب به دلایل دیگر، وارد ملک خصوصی فرد شود و او برای حیازت آن، کار خاصی انجام نداده باشد، مالک آن نمی‌شود (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۸۲/۳).

دیگر ثروت‌های طبیعی نیز همین وضعیت را دارد؛ صرف وارد شدن حیوان (صید) به ملک فرد یا بارش برف داخل ملک او بدون آنکه وی کاری انجام داده باشد، ملکیتی برای او ایجاد نمی‌کند (حلی، ۱۴۱۴: ۴۰۶/۲؛ نیز ر.ک: صدر، ۱۳۸۲: ۵۰۲-۵۰۳).

بنابراین، بدون انجام کار، هیچ‌گونه حق خاصی برای فرد در ثروت‌های طبیعی ایجاد نمی‌شود. از این رو، زمین و معدن بدون احیاء، و آب چشمه و حیوانات وحشی و مانند آن بدون حیازت به ملک فرد در نمی‌آید.

عناصر ثابت و متغیر

بر اساس نصوص پیش‌گفته، «کار» منشأ حقوق و مالکیت خصوصی در ثروت‌های طبیعی است. با این حال، از نصوص یادشده می‌توان پی برد که در این پدیده، یک عنصر ثابت و دو عنصر متغیر وجود دارد (ر.ک: صدر، ۱۳۸۲: ۵۰۶). عنصر ثابت همان «کار» است که بدون آن، هیچ‌حقی برای فرد ایجاد نمی‌شود. عناصر متغیر نیز عبارت‌اند از:

۱. نوع کار: نوع کاری که منشأ ایجاد حق می‌شود، حسب مورد، متفاوت است؛

برای مثال، حيازت زمين و معدن، کار ايجادکننده حق مالکيت يا تصرف به شمار نمی‌رود (ر.ک: طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۷۳/۳ و ۲۷۷) در حالی که حيازت هیزم یا سنگ صحرا، برای تملک آن کافی است.

۲. تنوع حقوق ناشی از کار: حقوق ناشی از کار نیز متفاوت است؛ برای مثال، احیای زمين بنا بر یک دیدگاه (همان: ۲۹/۲؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳: ۱/۲۷۴؛ صدر، ۱۳۸۲: ۴۴۰؛ مطهری، ۱۳۸۵: ۱۵۵) موجب ايجاد مالکيت خصوصي نسبت به آن نمی‌شود و صرفاً حق اولويت در تصرف را ايجاد می‌کند. چنان که انجام کار برای احیای معدن، موجد حق مالکيت نسبت به کل معدن نمی‌شود و احیاکننده، صرفاً مالک مقدار ماده استخراج شده است (طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۷۷/۳) در حالی که حيازت هیزم و آب رودخانه، موجد مالکيت خصوصي است.

انواع کار: کار انتفاعی و کار احتکاری

به طور کلی، کار بر روی منابع طبیعی دو نوع است:

۱. کارهایی که نوعی بهره‌گیری و انتفاع است و کار مفید اقتصادی به شمار می‌رود.
۲. کارهایی که نوعی احتکار و زیاده‌طلبی است و بر پایه قدرت و سیطره فرد بر منابع استوار است.

آنچه منشأ حقوق است، کار از نوع نخست است، همچون حيازت چوب جنگل و احیای زمين، ولی نوع دوم از مظاهر قدرت و استیلاست و فعالیت سالم، سودمند و اثربخش اقتصادی نیست. از این رو، ارزشی ندارد و منشأ حقوق قرار نمی‌گیرد.

نکته دیگر آن است که تشخیص این دو نوع از یکدیگر، بر اساس شکل کار شدنی نیست؛ چه، نوع خاصی از کار در موردی جنبه اقتصادی مفید و در موردی دیگر جنبه احتکار دارد؛ برای نمونه، حيازت هیزم از نوع نخست و حيازت زمين از نوع دوم به شمار می‌رود. تفاوت این دو را در شرایط فرضی که هیچ گونه رقابت و ترحمی وجود ندارد می‌توان دریافت. انسان در چنین شرایطی برای بهره‌مندی از منابع به حيازت هیزم و آب نیازمند است ولی حيازت زمين بی‌معنا خواهد بود. این بدان معناست که حيازت زمين، کار اقتصادی مفید (نوع اول) نیست (ر.ک: صدر، ۱۳۸۲: ۵۱۰-۵۱۲).

دو شرط «کار» برای ایجاد حق در ثروت‌های طبیعی غیر منقول

«کار» برای آنکه منشأ حقوق خصوصی در منابع طبیعی غیر منقول باشد، باید دو شرط داشته باشد:

نخست آنکه کار اقتصادی مفید باشد. دوم اینکه حالت یا فرصت جدیدی را ایجاد کند تا از طریق آن، عامل حقی را در منابع طبیعی کسب نماید. به همین جهت، کار بر روی زمین‌های آباد طبیعی، به منزله احیا نیست و حق مالکیت یا تصرف را ایجاد نمی‌کند؛ چه چنین کاری فرصت جدیدی را برای استفاده از زمین ایجاد نکرده است (همان: ۵۱۶-۵۱۵).

نکته دیگر آن است که طبیعت اشیا از نظر خلق فرصت جدید متفاوت است. در مورد حفر زمین و رسیدن به آب، هر گاه فرد دیگری به ارتفاع از آب پردازد، به طور معمول فرصت ایجاد شده توسط فرد اول را از میان نمی‌برد و محدودیتی در ارتفاع او ایجاد نمی‌کند. از این رو، منعی برای استفاده کننده وجود ندارد، در حالی که زمین احیاشده، ظرفیت استفاده همزمان دو نفر را ندارد و ارتفاع فرد دوم (غیر از احیاکننده)، فرصت ایجاد شده توسط فرد نخست را از بین می‌برد و بدین جهت ممنوعیت می‌یابد. چنان که در مورد معدن کشف شده نیز استفاده دیگران فرصت احیاکننده اول را محدود یا نابود نمی‌کند و از این رو، به طور معمول دیگران نیز حق استفاده از آن را دارند (همان: ۵۱۸-۵۱۷).

نقش «کار» در ثروت‌های طبیعی منقول و انواع آن

در ثروت‌های طبیعی منقول نیز «کار» مفید اقتصادی منشأ ایجاد حق و مالکیت خصوصی است. چنان که گذشت، در منابع غیر منقول، «حیازت»، کار اقتصادی مفید با صبغه بهره‌گیری و ارتفاع به شمار نمی‌رود، بلکه از نوع احتکار مبتنی بر سیطره و قدرت است و به همین جهت، منشأ حق نمی‌گردد، در حالی که در ثروت‌های منقول، حیازت کار اقتصادی مفید و از نوع ارتفاع و بهره‌گیری به شمار می‌رود. با این حال، به طور دقیق‌تر آنچه منشأ حقوق در ثروت‌های منقول به شمار می‌رود، دو چیز است:

نخست: حيازت (جمع‌آوری به قصد تملک)، مانند جمع‌هيزم و برداشتن آب رودخانه؛ دوم: ايجاد فرصت جديد برای انتفاع، مانند زمين‌گير کردن صيد. بنا بر این، هر گاه کسی به قصد صيد، حیوانی را به دام اندازد یا مقاومت آن را در هم شکنند، مالک آن می‌شود هر چند حيازت و استیلا به فعلیت نرسیده باشد (حلی، ۱۴۱۲: ۳/۳۱۵؛ حلی، ۱۳۸۷: ۴/۱۲۲؛ فاضل‌هندی، ۱۴۱۶: ۲/۲۵۵)؛ چه با این کار، فرصت جدیدی را ايجاد کرده است و فرد دیگر حق تصرف در آن را ندارد، چنان که با از دست رفتن این فرصت (فرار حیوان) حق فرد نیز از بین می‌رود. در حالی که در حيازت، با فرار حیوان حق حيازت‌کننده از بین نمی‌رود (ر.ک: صدر، ۱۳۸۲: ۵۱۹-۵۲۳).

در حقیقت، در نوع نخست (حيازت) «طبیعت» آدمی را از انجام کار برای ايجاد فرصت انتفاع در ثروت طبیعی بی‌نیاز کرده و این فرصت را به همگان بخشیده است. بنا بر این، حيازت فرد به خودی خود نوعی کار انتفاع و بهره‌برداری به شمار می‌رود که موجب حق است و نه از کارهای مبتنی بر صرف سیطره و احتکار. بدین جهت، تا زمانی که حيازت استمرار دارد، دیگران نمی‌توانند حق حيازت‌کننده را سلب کنند. با توجه به نکات یادشده، دو منشأ اساسی برای حقوق خصوصی در ثروت‌های طبیعی استنباط می‌شود:

دو منشأ اساسی حقوق بر پایه عنصر «کار»

در مرحله توزیع پیش از تولید (کار بر روی منابع طبیعی) و بر پایه عنصر «کار» دو منشأ اساسی برای حقوق خصوصی در ثروت‌های طبیعی وجود دارد:

۱. هر گاه عامل فرصت جدیدی را برای انتفاع از ثروت طبیعی ايجاد نماید، مالک نتیجه عملش خواهد بود و با از بین رفتن فرصت، حق او نیز از بین می‌رود.
۲. عمل انتفاع از ثروت طبیعی، موجب حقی برای انتفاع‌برنده است به گونه‌ای که دیگران حق سلب آن را ندارند.

کارهایی همچون احیا و صيد از نوع نخست، و حيازت ثروت‌های منقول از نوع دوم است. با این حال، هر دو مورد در عنصر «کار مفید اقتصادی» مشترک‌اند (همان: ۵۲۷-۵۲۵).

مقایسه دیدگاه سرمایه‌داری، مارکسیسم و اسلام در مبنا و منشأ حقوق

خصوصی در ثروت‌های طبیعی

در مکتب سرمایه‌داری، «آزادی اقتصادی» مبنای تملک منابع طبیعی است و هر کس بتواند بر ثروتی تسلط یابد، مالک آن می‌شود، مشروط به اینکه با آزادی تملک دیگران در تعارض نباشد. در حالی که از دیدگاه اسلام، حق فرد در منابع طبیعی ناشی از تملک، نتیجه عمل یا انتفاع مباشر اوست. بنابراین، حقوق خصوصی در منابع طبیعی از دیدگاه سرمایه‌داری، از مظاهر آزادی انسان است و در اسلام، از مظاهر کار و فعالیت مفید اقتصادی آدمی.

اما مارکسیسم به لغو هر گونه مالکیت خصوصی از منابع طبیعی و دیگر ابزارهای تولید باور دارد. این مکتب معتقد است که ثروت‌های طبیعی خام به طبیعت خود، ارزش مبادله‌ای ندارند؛ چه ارزش مبادله‌ای جز در نتیجه کار انسانی مجسم در آن ایجاد نمی‌شود. بنابراین، «کار» ایجادکننده ارزش مبادله‌ای در اشیاست و کارگر با کار خود و به مقدار آن، این ارزش را ایجاد می‌کند. از سوی دیگر، این مکتب بین ارزش مبادله‌ای و مالکیت، رابطه برقرار می‌کند و بر اساس آن، فرد به مقدار ارزش مبادله‌ای که ایجاد می‌کند، حق مالکیت می‌یابد. با این حال، نتیجه‌ای که عامل مالک آن می‌شود، غیر از فرصت انتفاعی است که در دیدگاه اسلامی پیشتر گذشت، بلکه این نتیجه، همان ارزش مبادله‌ای است که از «کار» ناشی می‌شود. بر این اساس، هر گاه فردی، چوب درختان جنگل را ببرد و با کار و تلاش، آن را تبدیل به الوار نماید و فرد دوم الوار را به تختخوابی تبدیل کند، هر دو نفر مالک آن می‌شوند. از دیدگاه اسلامی، نه ارزش مبادله‌ای به صورت اساسی از «کار» ناشی می‌شود و نه مالکیت عامل مرتبط با ارزش مبادله‌ای است (همان: ۵۲۹-۵۳۳).

ب) مرحله توزیع پس از تولید

شهید صدر معتقد است با تحلیل ظواهر شریعت به این نتیجه می‌رسیم که در مرحله توزیع پس از تولید (یعنی کار بر روی نهاده‌ها و عواملی که مالک قبلی دارد) «کار»

تنها اساس کسب درآمد و تنها مجوز دریافت پاداش از صاحب پروژه‌ای است که فرد برای او کار می‌کند و بدون مشارکت فرد با کار خود، توجیهی برای کسب درآمد او وجود ندارد (همان: ۵۸۸). اکنون ضمن توضیح ابعاد قاعده و مستندات آن، به تحلیل موارد نقض می‌پردازیم و در ادامه، قاعده را ارزیابی می‌کنیم.

این قاعده دو جنبه ایجابی و سلبی دارد:

۱. جنبه ایجابی قاعده

جنبه ایجابی قاعده در چندین حکم منعکس است، از جمله در عقد اجاره. فردی که برای کاری مشخص اجیر می‌شود، شایسته دریافت اجرت است؛ چرا که اجیر، «کار» مستقیم انجام می‌دهد. همچنین صاحب ابزار تولید می‌تواند اجرت ابزار خود را از کارفرما دریافت کند. تحلیل شهید صدر درباره این مورد آن است که در واقع، ابزار تولید «کار متراکم و مجسم» است؛ کاری که در اثنای به کارگیری ابزار در تولید تحلیل می‌رود و مستهلک می‌شود. بدین سان «کار» که منشأ کسب درآمد است، به دو شکل «کار مستقیم و مباشر» و «کار متراکم و مجسم» تحقق می‌یابد. اجاره خانه و زمین زراعی نیز همانند اجاره ابزار تولید است و مالک، پاداش کار متراکم خود را دریافت می‌کند (همان: ۵۸۹). بررسی این مطلب در ادامه مباحث خواهد آمد.

۲. جنبه سلبی قاعده

بعده سلبی قاعده، هر گونه کسب درآمد بدون کار را نفی می‌کند. این جنبه، از برخی نصوص و احکام به دست می‌آید، از جمله:

در نص تشریحی چنین آمده است که هر گاه چوپان، مرتعی را به پنجاه درهم بخرد، حق ندارد آن را به بیش از این مبلغ بفروشد، مگر آنکه «کاری» در آن انجام داده باشد، همچون حفر چاه و ایجاد آبراهه. در این صورت، می‌تواند به قیمت بیشتری بفروشد. نکته مهم آن است که ذیل نص و به صورت تعلیل چنین آمده است: «لأنه قد عمل فيه عملاً فبذلك يصلح له» (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۷۳/۵؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲۳۵/۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۵/۷؛ ابن بزاج طرابلسی، ۱۴۰۶: ۱۷/۲). تعلیل مذکور، این حکم را به موارد دیگر تعمیم می‌دهد.

نیز روایات متعددی به صراحت بر این نکته دلالت دارند که هر گاه فردی، زمین یا خانه یا کشتی یا سنگ آسیا و مانند آن‌ها را اجاره کرد، نمی‌تواند آن را به فردی دیگر با قیمتی بیشتر اجاره دهد، مگر آنکه در آن «کاری» انجام داده باشد، مانند آماده‌سازی زمین و تعمیر خانه.

چنان‌که اگر فردی، متعهد به انجام کاری بر روی عین متعلق به دیگری شود - مثل آنکه پارچه‌ای را بگیرد تا با خیاطی، آن را تبدیل به لباس نماید - حق ندارد با اجرتی کمتر از آنچه دریافت کرده است، آن را به دیگری واگذار نماید، مگر آنکه بخشی از «کار» را خود انجام داده باشد. همچنین انسان نمی‌تواند فردی را با مبلغی معین اجیر کند و سپس او را به فردی دیگر و با مبلغی کمتر اجاره دهد و مابه‌التفاوت را خود بردارد. اکنون روایات یادشده را بنگرید:

- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لو أن رجلاً استأجر دارًا بعشرة دراهم، فسكن ثلثيها وأجر ثلثيها بعشرة لم تكن به بأس، ولا يؤاجرها بأكثر مما استأجرها به إلا أن يحدث فيها شيئاً (كليني، ۱۳۶۳: ۲۷۲/۵؛ نیز: طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۹/۷).

- عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يستأجر الدار ثم يؤاجرها بأكثر مما استأجرها، قال: لا يصلح ذلك إلا أن يحدث فيها شيئاً (كليني، ۱۳۶۳: ۲۷۳/۵؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۴/۷).

- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن رجل استأجر من السلطان من أرض الخراج بدرهم مسماة أو بطعام مسمى، ثم أجرها وشرط لمن يزرعها أن يقاسمه النصف أو أقل من ذلك أو أكثر وله في الأرض بعد ذلك فضل، أ يصلح له ذلك؟ قال: نعم إذا حفر لهم نهراً أو عمل لهم شيئاً يعينهم بذلك، فله ذلك. قال: وسألته عن رجل استأجر أرضاً من أرض الخراج بدرهم مسماة أو بطعام معلوم، فيؤاجرها قطعة قطعة أو جريئاً جريئاً بشيء معلوم، فيكون له فضل فيما استأجره من السلطان، ولا ينفق شيئاً أو يؤاجر تلك الأرض قطعاً قطعاً على أن يعطيهم البذر والنفقة، فيكون له في ذلك فضل على إجارته، وله تربة الأرض أو ليست له؟ فقال: إذا استأجرت أرضاً فأنفقت فيها شيئاً أو رمت فيها فلا بأس بما ذكرت (كليني، ۱۳۶۳: ۲۷۲/۵؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲۴۹/۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۳/۷-۲۰۴).

- قال: أبو عبد الله عليه السلام: إني لأكره أن أستأجر رحي وحدها ثم أؤاجرها بأكثر مما استأجرتها به، إلا أن يحدث فيها حدثاً أو يغرم فيها غرامة (كليني، ۱۳۶۳: ۲۷۳/۵؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۴/۷).

- عن جعفر عن أبيه عليه السلام أن أباه كان يقول: لا بأس بأن يستأجر الرجل الدار أو الأرض أو السفينة ثم يؤجرها بأكثر مما استأجرها به إذا أصلح فيها شيئاً (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۲۳/۷).

- عن أحدهما عليه السلام أنه سئل عن الرجل يتقبل بالعمل فلا يعمل فيه ويدفعه إلى آخر فیریح فيه. قال: لا، إلا أن يكون قد عمل فيه شيئاً (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۷۴/۵؛ نیز: طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۰/۷).

- قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أتقبل الثياب أخطها ثم أعطيها الغلمان بالثلثين. فقال: أليس تعمل فيها؟ قلت: أقطعها وأشتري لها الخيوط. قال: لا بأس (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۵۲/۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۱/۷).

- قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أتقبل العمل ثم أقبله من الغلمان يعملون معي بالثلثين؟ فقال: لا يصلح ذلك إلا أن تعالج معهم فيه. قلت: فإني أذيه لهم. قال: فقال: ذلك عمل فلا بأس (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۵۲-۲۵۱/۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۱/۷).

- عن أحدهما عليه السلام قال: سألت عن الرجل الخياط يتقبل العمل فيقطعه ويعطيه من يخطه ويستفضل. قال: لا بأس قد عمل فيه (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۰/۷).

ذیل بسیاری از نصوص یادشده، عبارات تعلیل گونه‌ای وجود دارد که بر تعمیم این حکم دلالت می‌کند.

شایان ذکر است که در روایت چهارم واژه «أكره» آمده است ولی روشن است که این واژه در آیات و روایات، لزوماً به معنای کراهت اصطلاحی در فقه نیست، بلکه اصولاً کراهت در مقابل حُب، و به معنای مبغوضیت فعل در نظر شارع است (ر.ک: حجرات/۷). در روایات نیز این واژه، فراوان به معنای حرمت به کار رفته است (ر.ک: بحرانی، بی‌تا: ۶۱/۱۸؛ انصاری، ۱۴۲۰: ۳۶۶/۴).

با این حال، در خصوص اجاره زمین، سه روایت وجود دارد که در تعارض با روایات پیش گفته، اجاره مجدد آن را به قیمتی بالاتر مجاز می‌داند. بنگرید:

عن أبي الربيع الشامي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألت عن الرجل يتقبل الأرض من الدهاقين فيؤجرها بأكثر مما يتقبلها، ويقوم فيها بحظ السلطان؟ قال: لا بأس به، إن الأرض ليست مثل الأجير ولا مثل البيت إن فضل الأجير والبيت حرام (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۷۱/۵؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲۴۸/۳؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۳/۷). برای دو روایت دیگر به همین مضمون، ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳: ۲۷۲/۵؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۳-۲۰۲/۷).

به سبب همین روایات به ظاهر ناسازگار، بین فقیهان در این باره دیدگاه‌های گوناگونی پیدا شده است. برخی، اجاره مجدد هر عینی را با قیمت بیشتر و بدون انجام کار، جایز دانسته و روایات منع را حمل بر کراهت کرده‌اند (عاملی، ۱۴۱۱: ۱۴۲؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۱۴/۵؛ همو، ۱۴۱۰: ۳۵۶/۴؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۴۴۶/۲؛ حلی، ۱۴۱۰: ۱۴۸؛ نیز: نووی، بی‌تا: ۵۸/۱۵). با این حال، ظاهر این دیدگاه، مطلق زمین و اعیان مستأجرهاست، در حالی که روایات سه‌گانه، صرفاً جواز اجاره «زمین» را به مبلغ بیشتر مطرح کرده‌اند. بدین ترتیب، دلیل اخص از مدعاست (بحرانی، بی‌تا: ۲۹۳/۲۱).

برخی به طور کلی و در مورد هر عینی، این کار را ممنوع و حرام دانسته (حلی، بی‌تا: ۲۴۵/۱؛ بحرانی، بی‌تا: ۳۰۱-۲۹۲/۲۱؛ صدر، ۱۳۸۲: ۵۹۲) و یا احتیاط وجوبی را در ترک آن دیده‌اند (حکیم، ۱۴۱۵: ۱۴۶/۲).

بسیاری از فقیهان قائل به حرمت اجاره به بیشتر در خصوص خانه و مسکن (مفید، ۱۴۱۰: ۶۴۰؛ طوسی، *النهاییه*، بی‌تا: ۴۴۵؛ ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۸۶-۲۸۷) و نیز اجیر (نجفی، ۱۳۶۶: ۲۲۲/۲۷) شده‌اند.

چنان که بسیاری از فقیهان معاصر اجاره به بیشتر را در خصوص خانه و مغازه و اجیر ممنوع شمرده و در مورد آسیاب و کشتی احتیاط مستحب را در ترک دانسته‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۵۷۹/۱؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۴۲۲/۱؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۶: ۳۶۶/۱). برخی حرمت را به زمین نیز تعمیم داده (موسوی خویی، ۱۴۱۰: ۹۴/۲) و برخی نیز در مورد خانه و کشتی و مغازه، فتوای به حرمت داده و در دیگر اعیان مستأجره بنا بر احتیاط، ترک را لازم دانسته‌اند (سیستانی، ۱۴۱۴: ۳۰۰) چنان که پذیرش کار (همچون خیاطی) و واگذاری آن را به دیگری با اجرت کمتر تحریم کرده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۵۷۹/۱؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۴۲۳/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۳۰۱-۳۰۰).

به هر حال، تصریح روایات پیش‌گفته مبنی بر تحریم، در کنار عبارات تعلیل‌گونه آن‌ها که حرمت را به عدم انجام کار مستند کرده‌اند و نیز شهرت فتوا به تحریم در بین قدما دیدگاه تحریم را استوارتر می‌سازد.

اما روایات سه‌گانه‌ای که در خصوص زمین این کار را مجاز می‌دانستند، ممکن است ناظر به بحث «مزارعه» باشند و شاهد آن، روایت ذیل است:

عن الحلبي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أتقبل الأرض بالثلث أو الربع فأقبلها بالنصف؟ قال: لا بأس. قلت: فأقبلها بألف درهم فأقبلها بألفين؟ قال: لا يجوز. قلت: كيف جاز الأول ولم يجز الثاني؟ قال: لأن هذا مضمون وذاك غير مضمون (كليني، ۱۳۶۳: ۲۷۲/۵؛ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۴/۷).

این روایت، تفاوت بین اجاره و مزارعه را بیان می‌کند (بحرانی، بی‌تا: ۲۹۵/۲۱) و تحلیل جواز این کار در خصوص مزارعه، به ماهیت مزارعه برمی‌گردد که توضیح آن در بحث بعد خواهد آمد.

بدین سان روایات سه‌گانه، نقضی بر قاعده به شمار نمی‌روند.

- در عقد مضاربه، صاحب سرمایه نمی‌تواند عامل را ضامن خسارت قرار دهد. توضیح اینکه صاحب سرمایه می‌تواند دو شیوه را با عامل در پیش گیرد: نخست آنکه مال التجاره را به عامل تملیک نماید. در این صورت عامل، ضامن سرمایه دریافتی خواهد بود؛ خواه عمل تجاری او به سود برسد یا خسارت ببیند. صاحب مال در این حالت، شریک عامل در سود به دست آمده نخواهد شد؛ چرا که مال التجاره ملک عامل است و تمام سود به او برمی‌گردد. بدین جهت در روایات آمده است: من ضمن تاجرًا فليس له إلا رأس ماله وليس له من الربح شيء (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۴۰/۵؛ صدوق، ۱۴۰۴: ۲۲۸/۳).

شیوه دوم این است که صاحب مال، ملکیت مال التجاره را برای خود محفوظ دارد و عامل را بر اساس مشارکت در سود به کار گیرد. در این صورت، افزون بر سهم عامل به سبب کار خود، صاحب سرمایه نیز بر اساس «پدیده ثبات مالکیت» - که توضیح آن پس از این خواهد آمد - حقی در سود پیدا می‌کند، ولی نمی‌تواند عامل را ضامن خسارت احتمالی قرار دهد؛ چرا که سرمایه به عامل تعلق ندارد تا خسارت را متعهد گردد.

شهید صدر در این خصوص تحلیل دیگری دارد که خلاصه‌اش چنین است: خسارت در اینجا به معنای استهلاک عمل منفصل و متراکم صاحب مال توسط عامل نمی‌باشد، درست بر خلاف صاحب‌خانه و ابزار تولید که می‌تواند فرد مستأجر را ضامن مقدار استهلاک قرار دهد؛ چرا که فرد به هنگام انتفاع از خانه یا ابزار تولید، بخشی از

آن را مستهلک می‌کند و در نتیجه، بخشی از کار متراکم و مجسم صاحب زمین و ابزار را مستهلک نموده است. بنابراین، صاحب‌خانه و ابزار می‌تواند عوض این استهلاک، چیزی مطالبه نماید و این تعویض، بر اساس «کار انجام‌شده» است. اما زمانی که عامل -برای مثال- صد دینار از صاحب مال برای تجارت دریافت می‌کند تا وی را در سود آن شریک سازد و آنگاه به هر دلیلی، مال التجاره به هفتاد دینار تقلیل می‌یابد، عامل ضامن نیست؛ چرا که این کاهش و خسارت، نتیجه استهلاک بخشی از مال و عمل متراکم در آن نبوده است، بلکه بر اثر تنزل ارزش مبادله‌ای یا قیمت‌های بازار بوده است و از کار متراکم در آن چیزی کم نشده تا صاحب مال حقی پیدا کند. در این حالت، اگر صاحب مال هر گونه سود و خسارتی را دریافت کند، کسب بدون کار خواهد بود که بر اساس جنبه سلبی قاعده، منتفی است (صدر، ۱۳۸۲: ۵۹۳-۵۹۴). بدین ترتیب، هر چند پول نیز کار متراکم است، با استفاده عامل کم نشده، بلکه با تنزل قیمت‌ها و مانند آن کم شده است، نظیر اینکه در اجاره خانه، قیمت مسکن کم شود که در این صورت، مستأجر ضامن نخواهد بود.

- حرمت ربا نیز به جنبه سلبی قاعده بازمی‌گردد. از دیدگاه سرمایه‌داری، بهره پول با اجرت زمین و ابزارآلات تفاوتی ندارد، در حالی که اسلام بهره پول را ممنوع و اجاره زمین و ابزار را مجاز دانسته است و این نشان‌دهنده تفاوت نظری بین این دو است. تحلیل این تفاوت از دیدگاه شهید صدر آن است که درآمد مضمون یعنی اجرت ناشی از ملکیت ابزار تولید، داخل در جنبه ایجابی قاعده است؛ چه در واقع، ابزار تولید، کار متراکم صاحب آن است که مستأجر به سبب استهلاک بخشی از آن، باید اجاره بدهد و در نتیجه، اجرت یادشده درآمدی بر اساس عمل انجام‌شده خواهد بود، در حالی که پول، استهلاکی ندارد و بهره آن، درآمدی نامشروع تلقی می‌شود؛ چرا که بر اساس کار نیست و به همین جهت داخل در جنبه سلبی قاعده است؛ زیرا انتفاع قرض‌گیرنده از سرمایه، به طبیعت خود، منجر به استهلاک بخشی از آن یا استهلاک کار مجسم در آن نمی‌شود، چه به حکم عقد قرض، وی مسئول بازپرداخت مبلغ در زمان مشخص شده است (همان: ۵۹۴-۵۹۶).

این مسئله را بدین شکل نیز می‌توان تحلیل کرد که صاحب سرمایه در عقد قرض،

هیچ حقی نسبت به سود ندارد؛ چرا که از یک سو پول از ملکیت قرض دهنده خارج شده و به قرض گیرنده تملیک شده است. از سوی دیگر، صاحب سرمایه «کاری» نیز انجام نداده است تا مستحق اجرت باشد. از سوی سوم، صرف خطرپذیری نیز - چنان که خواهد آمد - مجوز دریافت پاداش نیست.

- نهی از «تلقی رُکبان» و «نیابت شهری از روستایی» نیز می‌تواند تأییدی بر عدم مشروعیت کسب درآمد بدون انجام کار مفید اقتصادی باشد. از دیدگاه اسلام، تجارت، کار و تلاشی است برای انتقال کالاها از مراکز تولیدی به دست مصرف‌کنندگان که افزون بر صرف نیروی انسانی، نیازمند سرمایه‌گذاری است. از این رو، سودش مشروع است. این در حالی است که واسطه‌های غیر لازم، نه تنها خدمتی انجام نمی‌دهند بلکه عامل افزایش قیمت‌ها نیز هستند. در آموزه‌های اقتصادی اسلام نفی واسطه‌گری با عناوین زیر یاد شده است:

یک. نهی از تلقی رُکبان: در زمان رسول خدا ﷺ گروهی سودجو که سرمایه‌های کلان داشتند، پیش از ورود کاروان‌های تجاری به مدینه و با آگاهی از قیمت‌ها به استقبال آنان می‌رفتند و اجناس آن‌ها را می‌خریدند. سپس به شهر بازمی‌گشتند و کالاهای خریداری شده را به بهای گزاف می‌فروختند. این کار که از آن به «تلقى رُکبان» یاد می‌شود، دو مفسده در پی داشت: نخست آنکه کاروان‌های تجاری، مغبون و متضرر می‌شدند و دوم اینکه بازار کالاها در انحصار سودجویان قرار می‌گرفت و قیمت‌ها افزایش می‌یافت که این به زیان تولیدکنندگان، بازرگانان و مصرف‌کنندگان بود. از این رو، پیامبر ﷺ از این کار نهی فرمود:

لا یتلقى أحدکم تجارة خارجاً من المصر... والمسلمون یرزق الله بعضهم من بعض
 (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۶۸/۵).

بر اساس ظاهر این گونه روایات، جمعی از فقیهان این کار را حرام شمرده‌اند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲۳۷/۲؛ نیز: طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۲: ۱۶۸/۸) و بسیاری مکروه (طوسی، *النهاییه*، بی‌تا: ۳۷۵؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۲۹۷/۳؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۴۷۱/۲۲) ولی با توجه به ظاهر «نهی» در روایات و نبود قرینه‌ای بر خلاف و نیز زیان‌های این کار برای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، حرام دانستن این کار درست‌تر می‌نماید، به ویژه آنکه در روایات،

خرید کالا از این گونه واسطه‌ها و مصرف آن نیز نهی شده است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۳: ۱۶۸/۵).

دو. ممنوعیت نیابت شهری از روستایی: بدین معنا که شهرنشینان، واسطه فروش اجناس روستاییان تازه‌وارد نشوند. رسول خدا ﷺ در نهی از این کار می‌فرماید: لا یبیع حاضر لبای والمسلمون یرزق الله بعضهم من بعض (همان).

این حکم از آن روست که بیشتر روستاییان از قیمت کالاها در شهر اطلاع دقیقی نداشته‌اند و این امر، زمینه سوءاستفاده واسطه‌های سودجو را فراهم می‌آورد است (درباره حرمت یا کراهت این کار ر.ک: طباطبایی کربلایی، ۱۴۱۲: ۱۶۶/۸-۱۶۷).

این دو عنوان که به تناسب فعالیت‌های تجاری عصر معصومان ع یاد شده پیامی کلی را در بر دارد و آن، نفی انواع واسطه‌گری‌های غیر ضروری است. این مسئله به ویژه در عصر حاضر اهمیت بیشتری دارد. بر اساس آنچه گفته شد، سودهای هنگفتی که از راه واسطه‌گری نصیب سودجویان می‌شود، هرگز به نام «تجارت» توجیه‌شدنی نیست.

ارزیابی قاعده و بررسی موارد نقض

از دیدگاه شهید صدر در نظریه توزیع بعد از تولید، کسب درآمد جز براساس کار انجام‌شده مجاز نیست. کار نیز دو نوع است: کار مستقیم مانند کار اجیر و کار مترکم منفصل مانند کار مجسم در خانه یا ابزار تولید (صدر، ۱۳۸۲: ۵۹۷). به نظر می‌رسد درباره کلیت قاعده نسبت به مرحله توزیع پس از تولید، موارد نقضی وجود دارد که پیش از جمع‌بندی نهایی باید بررسی شوند:

۱. تحلیل پاداش مشارکت در سود

اگر کسب درآمد صرفاً مبتنی بر کار است، مشارکت در سود در قالب عقد مضاربه چگونه تحلیل می‌شود؟ زیرا در این صورت، مالکیت مضارب در مضاربه نسبت به سهم خود از سود نباید صحیح باشد (مطهری، ۱۳۷۴: ۱۶۹). در عقود مانند مزارعه و مساقات نیز این اشکال قابل طرح است.

پاسخ آن است که مشارکت در سود، نقضی بر قاعده به شمار نمی‌رود. مطلب

درباره عامل روشن است؛ چه، کسب درآمد از راه کار به دو شیوه مجاز دانسته شده است: یکی گرفتن اجرت (ثابت) و دیگری مشارکت در سود (متغیر). اما سهم‌بری صاحب سرمایه در مضاربه و صاحب زمین و درختان در مزارعه و مساقات، بر اساس قاعده «ثبات مالکیت» تحلیل می‌شود. توضیح اینکه بر اساس دیدگاه اسلام، اگر ماده اولیه، پیشتر به سببی از اسباب مالکیت، ملک شخصی شده باشد، با کار عامل بر روی آن به ملک وی در نمی‌آید؛ برای مثال، اگر عامل با مقداری پشم و نخ متعلق به دیگری، پارچه‌ای تهیه کند، به استناد کاری که انجام داده است، حق تصاحب آن را هرچند به صورت شرکت با صاحب ماده اولیه نخواهد داشت و محصول تا زمانی که ماده اولیه (پشم) در ملکیت صاحب آن است، به طور کامل از آن او به شمار می‌رود. بنابراین، مالکیت صاحب ماده اولیه نسبت به پشم، به سبب کار جدیدی که شخص دیگری روی آن انجام داده است، تقسیم‌پذیر نیست و از بین نمی‌رود. مقصود از پدیده ثبات مالکیت، همین مسئله است (صدر، ۱۳۸۲: ۵۶۰-۵۶۴). قاعده ثبات مالکیت، از برخی نصوص فقهی حقوقی در ابواب اجاره، غصب، مزارعه و مانند آن استنباط شده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۴: ۴۲۰/۳؛ حلی، ۱۴۰۳: ۴۲۳/۲ و ۷۷۳/۴؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۳۳۵/۲۷ و ۱۹۸/۳۷؛ سرخسی، ۱۴۰۶: ۹۴/۱۱-۹۵). در محل بحث نیز سود حاصل از مال التجاره در مضاربه، متعلق به صاحب سرمایه و سود حاصل از مزارعه از آن صاحب بذر و سود مساقات از آن صاحب درختان است و او با عامل قرارداد بسته است که در برابر عملش بخشی از سود را به وی پردازد. بنابراین، سهم بودن صاحب زمین در مزارعه، بدین سبب است که او صاحب بذر هم هست و بنا بر پدیده ثبات مالکیت، در سود بذر سهم است. از این رو، پرداخت بذر توسط صاحب زمین، شرط صحت مزارعه است (حلی، بی‌تا: ۱۴۲/۳؛ ابن قدامه، بی‌تا: ۵۸۹/۵) و در صورتی که صاحب زمین صرفاً مکلف به تحویل زمین باشد نه بذر، بنا بر یک دیدگاه «مخابره» نام دارد که نهی شده است (ر.ک: طوسی، *المبسوط*، بی‌تا: ۲۵۳/۳؛ صدر، ۱۳۸۲: ۵۷۲).

اما ابزار تولید، تفاوت اساسی با موارد یادشده دارد؛ چه در جریان کار اقتصادی، عامل سود کار خود را دریافت می‌دارد، در حالی که صاحب ابزار، در جریان تولید، «کار» انجام نمی‌دهد تا حق مالکیت در محصول پیدا کند؛ زیرا توجیه‌کننده حق

مالکیت، مشارکت در «کار» است که صاحب ابزار چنین مشارکتی ندارد. از سوی دیگر، به نظر شهید صدر بین کار مستقیم و کار متراکم مجسم تفاوتی وجود دارد؛ کار مستقیم از طرف عامل، ملکیت او را نسبت به سود ماده توجیه می‌کند (هر گاه مالک ماده از حق خود صرف نظر کند) اما کار متراکم در ابزار تولید، مشارکت عملی ابزار به شمار نمی‌رود و بدین جهت، حق ملکیت در ماده را نمی‌یابد، بلکه صرفاً حق گرفتن اجرت در برابر عمل متراکم خود را دارد (صدر، ۱۳۸۲: ۵۹۷-۶۰۰).

۲. نقش ریسک در کسب درآمد

نکته دیگر آن است که آیا «ریسک» عاملی مستقل در کسب درآمد نیست و در این صورت، آیا نقضی بر قاعده به شمار نمی‌رود؟ پاسخ آن است که نظریه توزیع پس از تولید، «ریسک» را عامل کسب درآمد نمی‌شمارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۴: ۱۶۹)؛ چرا که ریسک، نه کالایی است که ثمن آن مطالبه شود و نه کاری است که فرد بر روی ماده‌ای انجام داده باشد تا حق تملک یا اجرت پیدا کند. هرچند غلبه بر ترس از نظر روانی و اخلاقی اهمیت دارد، ارزش اخلاقی غیر از ارزش اقتصادی است. با این حال، بسیاری با تأثیرپذیری از تفکر سرمایه‌داری، سود پول را بر اساس ریسک توجیه کرده و گفته‌اند: سود در عقد مضاربه بر اساس ریسک صاحب سرمایه به او پرداخت می‌شود. در حالی که پیشتر گذشت سود صاحب سرمایه به سبب آن است که کار و تجارت، با اموال او صورت پذیرفته است (پدیده ثبات مالکیت). از این رو، حتی اگر در مضاربه هیچ گونه ریسکی متوجه صاحب سرمایه نشود - مانند صورتی که فردی بدون اطلاع صاحب سرمایه، به تجارت با اموال او بپردازد و سود ببرد - باز هم سود به صاحب سرمایه تعلق می‌گیرد. پس تسلط مالک بر سود - در این مثال - بر اساس ریسک نیست؛ زیرا مال او به هر حال مضمون است.

احکام فراوانی در شریعت وجود دارد که بی‌اعتبار بودن ریسک را در کسب سود نشان می‌دهد، از جمله:

- در مکتب سرمایه‌داری بهره پول (ربا) با عنصر ریسک تفسیر و توجیه شده است؛ چرا که قرض‌دهنده احتمال از دست دادن سرمایه خود را می‌دهد. از این رو شایسته

دریافت پاداش است. اسلام این طرز فکر را نپذیرفته و ربا را قاطعانه تحریم کرده است. - تحریم قمار نمونه دیگر است؛ چه، کسب درآمد از این راه، نه بر اساس کار مفید اقتصادی که بر پایه ریسک است.

- شرکت ابدان (یا اعمال) ممنوع شده است. در این نوع شرکت، هر یک از شرکا فعالیت اقتصادی جداگانه و مشخصی را انجام می‌دهند ولی با یکدیگر پیمان می‌بندند که در درآمدهای حاصل از فعالیت‌های اقتصادی معین شریک باشند (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۳۰/۳؛ نجفی، ۱۳۶۶: ۲۹۶/۲۶). علت حرمت این شرکت آن است که کسب درآمد در آن بر اساس ریسک است نه کار؛ چه هر یک از شرکا مقدار درآمد خود را نمی‌دانند و احتمال می‌دهد درآمد شریکش از وی بیشتر باشد. بنابراین، استحقاق دریافت پاداش را پیدا می‌کند. ممنوعیت شرعی و بطلان آن، بر نفی عنصر ریسک در کسب درآمد تأکید می‌کند (صدر، ۱۳۸۲: ۶۰۱-۶۰۴).

۳. کسب درآمد از راه اجاره

مشروعیت کسب درآمد و ثروت از راه اجاره دادن زمین، خانه و ابزار، از دیگر موارد نقض قاعده بیان شده است؛ چه از یک سو موجر به طور مستقیم کاری انجام نمی‌دهد. از دیگر سو، توجیه آن از راه کار متراکم نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا لازمه آن این است که به اندازه‌ای از ملک اجاره بگیرند که عین مستهلك شود و از قیمتش کاسته شود وگرنه عادلانه نخواهد بود. اما این سخن عقلاً و شرعاً باطل است. به علاوه، گاه انتفاع از عین مستأجره موجب استهلاک نیست، مانند اجاره دادن حیوان برای بارکشی که حتی ممکن است موجب تقویت حیوان نیز بشود (ر.ک: مطهری، بی‌تا: ۱۶۸).

در این باره تحلیل استاد مطهری استوار به نظر می‌رسد: صحت مستغله داری و اجاره داری از راه اخذ ثمن در قبال کار مستقیم انسان نیست، بلکه از راهی دیگر است. اگر محصول کار انسان اثری داشته باشد، آن اثر هم ملک انسان است؛ زیرا از کار وی ناشی شده است. بنابراین لازم نیست مجموع مال الاجاره‌هایی که شخص از ملک خود می‌گیرد با استهلاک تدریجی عین برابر باشد. از این رو، در همه یا اغلب موارد، در حیوان و غیر حیوان، بذل مال الاجاره در قبال استیفای منافع است نه در قبال استهلاک

عین، گرچه گاه استیفا مقارن استهلاك است (ر.ک: همان: ۱۶۸).

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که راه کسب درآمد منحصر به کار مستقیم نیست، بلکه کسب درآمد از راه آثار مالکیت یعنی منافع ملک نیز که نتیجه کار قبلی فرد بوده است، مشروعیت دارد. با این حال، کسب درآمد از این راه نباید موجب استثمار دیگران، اکل مال به باطل و مانند آن باشد.

۴. مورد نقض دیگر آن است که در اسلام، ثروت‌های باز یافته از قبیل ارث و هبات تجویز شده است (همان: ۱۶۷-۱۶۸) با آنکه وارث و دریافت‌کننده هبه کاری در قبال آن انجام نمی‌دهند.

در پاسخ باید گفت که به نظر می‌رسد مسئله هبه و ارث مقوله‌ای جد است و تحلیل خاص خود را دارد:

در هبه، فرد هبه‌کننده در حقیقت بخشی از دارایی و ملک خود را - که پیشتر با سبب مشروعی به دست آورده است - به دیگری تملیک می‌کند. نیک روشن است که هر فردی بر اساس قاعده تسلط می‌تواند از حق خود صرف نظر کند و با رضایت خود، اموالی را در اختیار دیگری قرار دهد. در اینجا بدون رضایت و اقدام مالک، طرف مقابل هیچ گونه حقی نخواهد داشت و بدین جهت نمی‌توان هبه را راهی برای کسب درآمد وی تلقی کرد؛ چرا که خارج از اختیار وی است.

ارث نیز وضعیتی مشابه دارد. با مرگ فرد، به حکم شارع و به طور قهری اموال او به ملکیت ورثه - یعنی افراد خاصی از نزدیکان او و با رعایت طبقات وراثت که شارع مشخص کرده است - منتقل می‌شود. بنابراین، ارث نوعی تملیک قهری شرعی است بدون آنکه وارث در کسب این ثروت، اختیاری از خود داشته باشد. از این رو، نمی‌توان آن را به مفهوم دقیق، از راه‌های کسب درآمد تلقی کرد.

۵. نقض دیگر آن است که گاه بذل مال در قبال کاری است که ارزش اقتصادی و طبیعی ندارد، بلکه ارزش اعتباری و قانونی دارد؛ مانند بذل مال در قبال اعمال حق فسخ یا اسقاط آن. روشن است که کار انجام شده از نظر صرف انرژی ارزشی ندارد و از این لحاظ که راه قانونی را باز می‌کند یا می‌بندد، برای انسان مفید است (همان:

در تحلیل این مورد، ابتدا این نکته را باید یادآوری کرد که حق به طور کلی سه قسم است: برخی از حقوق، نه قابل اسقاط است و نه قابل نقل که می‌توان به «حق غیر مالی» تعبیر کرد، مانند حق ولایت حاکم و حق استمتاع از زوجه. برخی هم قابل اسقاط است و هم قابل نقل در مقابل عوض، مانند حق خیار. بخشی دیگر از حقوق قابل اسقاط هستند ولی غیر قابل نقل و انتقال، مانند حق ناشی از غیبت، بنا بر اینکه راضی کردن صاحب غیبت را واجب بدانیم (ر.ک: معصومی‌نیا، ۱۳۸۷: ۷۱-۷۳).

با توجه به این نکته به نظر می‌رسد تحلیل این مورد نیز ریشه در مسئله «آثار ملک» دارد که پیشتر اشاره گردید. فردی که از راه مشروع مالک کالایی شده است، به واسطه آن می‌تواند از سه راه به کسب درآمد بپردازد: تملیک عین به دیگری در برابر عوض (در قالب عقد بیع، صلح و مانند آن)، تملیک منافع آن به دیگری (در قالب عقد اجاره و مانند آن) و واگذاری حقوق ناشی از آن (در قالب بیع و مانند آن) مانند حق خیار. همچنین برخی حقوق -خارج از بحث آثار ملکیت- عرفاً و شرعاً می‌توانند برابر نهاده مالی داشته باشند، مانند حق قصاص. بدین سان این مورد نمی‌تواند نافی قاعده مورد بحث باشد؛ چه کسب درآمد از راه فروش آنچه شرعاً و عرفاً مالیت دارد، به مقوله تجارت ملک و آثار آن مربوط می‌شود. با این حال، تعیین اینکه حقی خاص، قابلیت نقل و انتقال در مقابل عوض را دارد یا خیر، نکته مهمی است؛ چرا که در اینجا نیز فروش برخی حقوق (غیر مالی) نوعی اکل مال به باطل و داخل در جنبه سلبی قاعده است.

بر پایه آنچه گذشت، در مرحله توزیع قبل از تولید، قاعده یادشده قابل اثبات است و در هر دو جنبه اثباتی و سلبی کلیت دارد. به نظر می‌رسد دلیل این نکته، حق عمومی همه افراد در منابع طبیعی است که تملک و حق اختصاص هر فردی بدون انجام کار، تبعیض به شمار می‌رود و خود منشأ بی‌عدالتی می‌شود. ولی در مرحله توزیع پس از تولید، به طور کلی منشأ کسب درآمد و بهره‌گیری از منابع و نعمت‌ها عبارت‌اند از:

یک. کار مفید اقتصادی: با این توضیح که صاحب کار، مالک آثار و نتایج کار خود نیز هست و بدین ترتیب، صحت کسب درآمد از راه اجاره دادن ملک توجیه می‌شود. با این حال، توجه به چند نکته ضرورت دارد: نخست آنکه کار منشأ کسب درآمد، کار مفید اقتصادی است که مؤلّد کالا یا منافع مشروع یا تسهیل‌کننده توزیع

کالاهاست. بدین جهت، کسب درآمد از راه‌هایی مانند قمار و سحر مشروعیت نمی‌یابد و واسطه‌گری‌های غیر لازم نیز ممنوع می‌گردد. انبوه روایات پیش گفته درباره نهی از اجاره ثانویه زمین، خانه، کشتی، سنگ آسیاب و مانند آن‌ها با قیمت بیشتر و بدون انجام «کاری» بر روی آن، تعهد به انجام کاری بر روی عین متعلق به دیگری و واگذاری آن با اجرتی کمتر به فرد دیگر بدون انجام بخشی از «کار»، و استخدام اجیر با مبلغی معین و اجاره دادن او با مبلغی کمتر و اخذ مابه‌التفاوت آن، و نیز نهی از تلقی رقبان و مانند آن، همگی در همین راستا ارزیابی می‌شوند. دوم آنکه ریسک - چنان که پیشتر گذشت - منشأ کسب درآمد تلقی نمی‌شود و از این طریق نمی‌توان رباخواری و قمار را توجیه کرد. سوم اینکه کسب درآمد از راه آثار و منافع ملک، نباید در حدی باشد که موجب اجحاف به دیگران و صدق اکل مال به باطل گردد. ممنوعیت گران‌فروشی (با مبنای «بأسعار لا تجحف بالفریقین» (نهج البلاغه: نامه ۵۳) و مانند آن، با اینکه اصل آن (کسب درآمد از راه فروشندگی) مشروع است، بر همین اساس می‌باشد. دو. نیاز: از دیدگاه اسلامی، در کنار عنصر کار، عامل نیاز نیز در زمینه توزیع ثروت و درآمد نقش دارد (صدر، ۱۳۸۲: ۳۳۳). توضیح بیشتر چگونگی نقش دو عامل یادشده و دیدگاه مکاتب مهم اقتصادی در این باره چنان است که می‌آید:

الف) نقش کار در توزیع

از دیدگاه مکتب کمونیسم، رابطه‌ای بین کار (و کارگر) و موضوع کار وجود ندارد. در نتیجه، کارگر هیچ حقی جز برطرف کردن نیاز خود نخواهد داشت، هرچند کار فراوانی انجام داده باشد؛ زیرا کار، صرفاً وظیفه اجتماعی فرد در قبال جامعه است و جامعه نیز در مقابل، تأمین نیازهای او را تضمین می‌کند. بدین سان رابطه کارگر از نتایج کارش قطع می‌گردد و جامعه مالک نتایج کارهای همه افراد است. در این دیدگاه، قاعده «از هر کس به مقدار توانش و برای هر کس به مقدار نیازش» حاکم است و افراد جامعه، به سان اجزای دستگاه مکانیکی‌اند که هر جزئی از دستگاه به مقدار نیازش روغن مصرف می‌کند و در مقابل، وظیفه خاص خود را انجام می‌دهد. بر اساس این مکتب، «کار» در عرصه توزیع، موضعی سلبی دارد و صرفاً ابزار تولید کالا است نه

توزیع آن، و «نیاز» روش توزیع را مشخص می‌کند.

از دیدگاه سوسیالیسم مارکسیسم، رابطه کارگر با نتیجه عملش، در پرتو مفهوم ارزش تعریف می‌شود. بر اساس این مکتب، کار ارزش مبادله‌ای در ماده ایجاد می‌کند و ماده بدون کار بشری مجسم در آن ارزشی ندارد. بنابراین، هر کارگری مالک نتیجه کار خود و ماده‌ای است که روی آن کار کرده است. بنابراین، «کار» تنها ابزار توزیع درآمد و ثروت به شمار می‌رود: «برای هر کس به مقدار کارش». این در حالی است که در دیدگاه کمونیستی، «نیاز» تنها ابزار توزیع است و در مقابل، در دیدگاه سرمایه‌داری و از نظر مبانی مکتبی آن، «نیاز» نقشی در توزیع ندارد.

اسلام با این دیدگاه‌ها مخالف است؛ چه، از یک سو رابطه بین کارگر و نتیجه کارش را قطع نمی‌کند و از سوی دیگر، ارزش مواد را ناشی از کار موجود در آن نمی‌داند، بلکه ارزش هر ماده‌ای، به سبب رغبت (مطلوبیت) اجتماعی عمومی در به دست آوردن آن است. کار در نگاه اسلام، سبب مالکیت کارگر نسبت به نتیجه کارش است که ریشه در فطرت آدمی و تمایل او به مالکیت نتیجه کارش دارد. بدین‌سان «کار» ابزار اصلی در دستگاه توزیع اسلامی است، چنان که نقش نیاز را نیز نادیده نمی‌گیرد، آن‌سان که در ادامه می‌آید.

خلاصه آنکه از دیدگاه کمونیستی «کار سبب مالکیت جامعه است نه فرد». از دیدگاه سوسیالیستی «کار سبب ارزش پیدا کردن ماده و در نتیجه سبب تملک کارگر است» و از نظر اسلام «کار سبب تملک کارگر نسبت به ماده می‌باشد» (همان: ۳۳۴-۳۳۶).

ب) نقش نیاز در توزیع

«نیاز» نیز در کنار «کار» منشأ ایجاد حق بهره‌مندی از ثروت‌ها و درآمدهاست؛ کار برای نیروی کاری که زمینه کار نیز برای او فراهم می‌باشد، و نیاز، برای افراد فاقد توان یا فرصت کار. حال، در مورد فردی که با انجام کار اقتصادی، صرفاً قادر به تأمین بخشی از نیازمندی‌های خود است، کار و نیاز هر دو منشأ ایجاد حق خواهد بود (همان: ۳۴۸-۳۵۴). درباره منشأ بودن کار، پیشتر به دلایلی اشاره شد. درباره منشأ دوم (نیاز)

می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد که ثبوت حق نیازمندان را در اموال توانگران به صراحت مطرح کرده‌اند: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (ذاریات / ۱۹)؛ «و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود». «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارج / ۲۴-۲۵)؛ «و همانان که در اموالشان حقی معلوم است، برای سائل و محروم».

نمونه روایات را نیز بنگرید: امام صادق ع فرمود:

إِنَّمَا وَضَعَتِ الزَّكَاةَ اخْتِبَارًا لِلأَغْنِيَاءِ وَمَعُونَةً لِلْفُقَرَاءِ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ أَذَوُا زَكَاةَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيرًا مُحْتَاجًا وَلَا سَتَغْنَى بِمَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ وَإِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احْتَجُّوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرَوْا إِلَّا بِذُنُوبِ الأَغْنِيَاءِ وَحَقِيقَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَمْنَعَ رَحْمَتَهُ مِنْ مَنْعِ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ... (صدوق، ۱۴۰۴: ۷/۲).

آثار حقوقی - اقتصادی قاعده

- قاعده مورد بحث با دو جنبه ایجابی و سلبی خود، آثار مثبت مهمی دارد؛ از جمله:
- جلوگیری از تصاحب ثروت‌های طبیعی توسط صاحبان قدرت بدون انجام کار مفید اقتصادی و در نتیجه، پیشگیری از تمرکز ثروت در دست اقلیتی معدود.
 - ایجاد زمینه آبادانی منابع طبیعی با احیا و حیازت به منظور کسب حق مالکیت یا اولویت تصرف.
 - سوق دادن تلاش‌ها به سمت تولید و فعالیت‌های سالم و مفید اقتصادی با تحریم کارهای عقیم و بی‌فایده اقتصادی همچون قمار، سحر و شعبده، و ممنوعیت کسب درآمد از این راه‌ها که نوعی اکل مال به باطل است (صدر، ۱۳۸۲: ۶۲۴).
 - حفظ و حمایت از دسترنج افراد به سود خود آنان و جلوگیری از استثمار و تضییع حقوق افراد.
 - جلوگیری از ایجاد مشاغل کاذب و دلال‌بازی‌های غیر لازم و زیان‌بار برای اقتصاد.

نتیجه‌گیری

۱. در مرحله توزیع قبل از تولید، کار با شرایط خاص خود که به تفصیل گذشت، تنها منشأ کسب درآمد و تملک ثروت‌های طبیعی است و این قاعده در هر دو جنبه اثباتی و سلبی کلیت دارد.

۲. در مرحله توزیع پس از تولید، منشأ کسب درآمد و بهره‌گیری از منابع و نعمت‌ها به طور کلی دو چیز است: نخست کار مفید اقتصادی برای نیروی کار که فرصت کار را نیز در اختیار دارد، به گونه‌ای که صاحب کار، مالک آثار و نتایج کار خود نیز هست و بدین ترتیب، صحت کسب درآمد از راه اجاره دادن توجیه می‌شود. دوم: نیاز، برای کسی که توان یا فرصت کار ندارد.

۳. بر این اساس، کسب درآمد از راه واسطه‌گری‌های غیر لازم (چه در قالب بیع و تجارت به صورت تلقی رکبان و مانند آن و چه در قالب اجاره ثانویه ملک به مبلغ بیشتر و اجاره ثانویه اجیر به مبلغ کمتر و اخذ مابه‌التفاوت) ممنوع می‌گردد. بر پایه این قاعده، بخشی از احکام حکومتی - اقتصادی نیز پایه‌ریزی می‌شود؛ از جمله اینکه دولت باید مانع سوءاستفاده شرکت‌های واسطه‌ای از کارگران پیمانی گردد. ممنوعیت واگذاری زمین‌های انفال به افراد بیش از حد توان آنان برای احیا از سوی دولت و لزوم مقابله دولت با سیطره افراد بر زمین‌ها و منابع بدون احیای آنها نیز از نتایج آن است.

۴. ریسک منشأ کسب درآمد تلقی نمی‌شود و از این طریق نمی‌توان رباخواری، پاره‌ای از معاملات بازار بورس و مانند آن را توجیه کرد.

۵. مشارکت صاحب سرمایه در سود در عقودی مانند مضاربه، بر اساس پدیده ثبات مالکیت تحلیل می‌شود و با قاعده یادشده منافاتی ندارد.

۶. محل بحث در قاعده، کسب درآمد از راه‌های اختیاری است. از این رو، با مواردی همچون ارث که نوعی انتقال قهری مالکیت است، نقض نمی‌شود. چنان که قاعده مذکور ناظر به مواردی است که فرد با انجام کاری یا مشارکت در فرایندی، «حقی» مالی به دست آورد یا خود را مستحق دریافت پاداشی بداند. از این رو، تملیک مال به دیگری در قالب هبه و مانند آن، خارج از محدوده قاعده است؛ چه، از یک سو هر فردی حق دارد دارایی خود را به شکل‌های مختلف به دیگری تملیک نماید. از سوی دیگر، فرد مقابل ابتدا حقی ندارد. بدیهی است کلیت قاعده در گرو توجه به نکات یادشده است.

کتاب شناسی

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز، المهذب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۴. ابن حنبل شیبانی، احمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.
۵. ابن زهره حلبی، محمد بن عبدالله، غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع، قم، مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ۱۴۱۷ ق.
۶. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، بیروت، دار الكتاب العربی، بی تا.
۷. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۸. انصاری، مرتضی، مکاسب المحرمه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۹. بحر العلوم، سید محمد، بلغة الفقیه، تحقیق سید حسین آل بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. حکیم، محمد سعید، منهاج الصالحین، بیروت، دار الصفوه، ۱۴۱۵ ق.
۱۳. حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الاحکام، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، بی تا.
۱۴. همو، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. همو، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. حلی (فخرالمحققین)، ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف بن مطهر، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، تحقیق سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاودی و عبدالرحیم بروجردی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۷ ق.
۱۷. حلی (محقق)، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ ق.
۱۸. همو، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران، استقلال، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. سرخسی، شمس الدین محمد بن احمد، المسبوط، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
۲۰. سیستانی، سید علی، المسائل المنتخبه، قم، مکتبه آیه الله العظمی سیستانی، ۱۴۱۴ ق.
۲۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، هداية العباد، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۶ ق.
۲۲. صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۲۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۶. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، تحقیق محمد باقر بهبودی، المکتبه المرتضویه، بی تا.
۲۷. همو، النهایه، بیروت، دار الاندلس، بی تا.
۲۸. همو، تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۲۹. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، اللمعة الدمشقیه، قم، دار الفکر، ۱۴۱۱ ق.

۳۰. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، *الروضه البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة*، قم، داوودی، ۱۴۱۰ ق.
۳۱. همو، *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۳۲. فاضل هندی، محمد بن حسن، *کشف اللثام عن قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۳۴. گلپایگانی، سیدمحمدرضا، *هدایة العباد*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۶. مطهری، مرتضی، *مسئله ربا*، چاپ ششم، تهران، صدرا، ۱۳۷۴ ش.
۳۷. همو، *نظری به نظام اقتصادی اسلام*، تهران، صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۳۸. معصومی‌نیا، غلامعلی، *انبارهای مشتقه، بررسی فقهی و اقتصادی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
۳۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، *المقنعه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴۰. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ ق.
۴۱. همو، *تحریر الوسیله*، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. همو، *تحریر الوسیله*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۴۳. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، *منهاج الصالحین*، چاپ بیست و هشتم، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ ق.
۴۴. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق محمود قوچانی و سیدابراهیم میانجی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ ش.
۴۵. نووی، یحیی بن شرف، *المجموع فی شرح المهذب*، بیروت، دار الفکر، بی‌تا.